

خاورمیانه و مرحله دوم نبرد

ناصر پور قمی

در داخل ممالک عربی و نیز درگیری با اسرائیل و نحو شکل کنونی آن - وابسته به دیگریست و بنابراین ، توده های مردم عرب هرگز به مقصد و مراد خویش نمیرسند .

بلکه باید گفت که وابستگی عمیق اسرائیل به غرب و چندوچون ادامه نفوذ یکی از قدرتهای بزرگ یعنی ایالات متحده امریکا در خاورمیانه و نیز شرایط کنونی جهان که مانند چند قرن گذشته امکان ترکنازی بیحد و مر به قدرتهای بزرگ بین المللی نمیدهد ، درست و دقیقاً همان کلیدیست که مردم عرب را از این دایره بسته رهایی میدهد و برای آنان این فرصت مفتهم را فراهم میآورد که باوجود وابستگی شرایط داخلی شان با امکان پیروزی خارجی شان ، با برداشتن گامهایی درجهت بهبود شرایط داخلی ، فرصت یابند که سد خارجی - یعنی اسرائیل - را از پیش پای بردارند و پل این حرکت و پیروزی تاکتیکی ، امکان رسیدن به استراتژی اصلی و نهایی خویش را فراهم آورند .

بهرحال فرض از بحثهای گذشته و این مقدمه آنست که امکان همآوردی با اسرائیل و پیروزی بردشمنی که از نظر تکنولوژی در سطح بالاییه رفیقین قرارداد و از حیثیت وسیع و همه جانبه سرمایه داری جهان و در راسی آن ایالات متحده امریکا سود میبرد ، درگرو تغییر دادن و دیگرگون ساختن شرایط کنونی زندگی اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی در کشورهای عرب است و این درگرونی حداقل باید در آن حدی باشد که توده های بی شکل سیاسی مردم کشورهای عرب هر يك تا به حد يك ملت تکامل و اعتلاء پیدا کنند و با همفکری مشترک ملی که بارزترین خصوصیت يك ملت در شرایط تاریخی کنونی است محالست یابند .

«تا هنگامی که مردم کشورهای عرب نتوانند از گذرگاه کنونی بگذرند و هنگامی که نتوانند به وحدت ملی به مفهوم کنونی و راستین آن دست یابند ، انگیزه اصلی برای نبرد با اسرائیل ، این نماینده اعزامی غرب به خاورمیانه ، نخواهند داشت و هیچگونه کمک تسلیحاتی از خارج از مرزهای آنان ، قادر نخواهد بود ، آنان را به پیروزی نهایی در آوردگاه خاورمیانه برساند .

ما اکنون شاهدیم که رهبران کشورهای عرب ، که به سبب وابستگی - ها و طبیعت طبقاتی خود نتوانسته اند توده های بی شکل را سازمان داده ، خصوصیات انقلابی را در آنان بارور کنند و یادست کم امکان بارور شدن این خصوصیات انقلابی و مبارزه جویانه را برای آنان فراهم آورند ، میکوشند که از راههایی نادرست و غیر قابل اتکا ، متحد دلخواه خویش و تاحدی که موجودیت این دستگاههای رهبری سیاسی و طبقات حامی آنها را به مخاطره نیفتند ، گونه ای وحدت در مردم عرب به وجود آورند .

می بینیم دستگاههای رهبری سیاسی کشورهای عرب که از پرورش و شکل ترغیبخواهانه مردم کشورهای خویش حتی بیش از موجودیت و آزمندیهای صهیونیست ها و حکومت اسرائیل هراسناکند ، کوشش می کند دقیقاً از همان حربه زنگ زده ای استفاده کنند که مدهاست اسرائیل آنرا

تقیه در صفحه ۶۶

در بحث شماره گذشته درباره بحران خاورمیانه عربی به آنجا رسیدیم که هنوز جبهه کشور های عرب در برابر اسرائیل امیدوارکننده نیست و پس از بیست و چهار سال که از نخستین جنگ کشور های عرب و اسرائیل میگذرد ، هنوز کلامی که سرهنگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۴۸ گفت صادق است و هنوز «جبهه اصلی در قاهره است» و در مفهوم گسترده این کلام ، هنوز مساله اساسی برای مردم کشورهای عرب باید در خود کشور های عرب حل شود . و تا هنگامی که شرایط اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی در کشورهای عربی به حد مطلوب نرسد و تا هنگامی که به سبب غیرعادلانه بودن روابط اقتصادی و متفاوت و متعارض و متناقض تقسیم شده اند کشورها از داخل به جبهه های متفاوت و متعارض و متناقض تقسیم شده اند و دستگاههای رهبری سیاسی این کشورها به خاطر طبیعت و وابستگی های خود ، امکان اعتلای سطح فرهنگ سیاسی و اجتماعی را به توده های مردم عرب نمیدهند ، و ازخطر تجهیز انقلابی مردم عرب پیش از خطر اسرائیل میهراسند و امکان نمیدهند که انگیزه نبرد با اسرائیل به شکلی اصیل و ریشه دار در مردم عرب بارور گردد ، این کشورها برای همآوردی با اسرائیل را نخواهند داشت .

بدیهی است که درگیری با اسرائیل و نابود ساختن این نماینده سرمایه داری غرب در خاورمیانه ، نمیتواند هدف نهایی مردم عرب باشد ، بلکه هدف اصلی و اساسی مردم عرب ، بهرگز و بهرگز نیستی و ایجاد امکانات و شرایط لازم برای يك زندگی مطلوب است که در کشورهای عربی به سبب به بیبودن راه پیشرفت باشند ، چاره ای جز درگیری با اسرائیل و نابود ساختن شکل و شمایل کنونی آن ندارند زیرا که اسرائیل از هنگام تولد تاکنون ، همواره نقش يك سد و يك ترمز را در برابر مردم عرب داشته است و بنابراین باید گفت که درگیری با اسرائیل و نابود ساختن شکل کنونی این حکومت و ترکیب این اجتماع ، در تحلیل نهایی ، برای مردم عرب يك حرکت تاکتیکی است ولی شرایط حاکم برسرنوشت مردم عرب ، آنان را ناگزیر میسازد که برای انجام این حرکت تاکتیکی نخست بآبهره جویی از امکانات و فرصتهای ملی و بین المللی گامهایی به سوی استراتژی نهایی خویش یعنی بهروزی و بهزیستی بردارند . به عبارت دیگر درعین حال که مردم کشورهای عرب برای پیشرفت چاره ای جز درگیری با اسرائیل و اخراج این نماینده اعزامی سرمایه داری غرب ندارند ، باید گفت که درگیری با اسرائیل و اخراج این نماینده اعزامی و دیده بان غرب در خاورمیانه ، خود به وجود زمینه مناسبی از عدالت اجتماعی آزادیهای اساسی و سیاسی ودموکراتیزه شدن روابط و زندگی توده های مردم عرب نیازمند است و همچنانکه گفتیم ایجاد چنین زمینه مناسبی در داخل سرزمینهای عربی خود بخشی از هدفهای توده های عرب را تشکیل میدهد . بی شبهه در اینجا فرض آن نیست که مردم کشورهای عرب را گرفتار يك دایره بسته بدانیم و بخواهیم چنین وانمود کنیم که هر يك از این دو مساله - یعنی پیروزیهای سیاسی و اجتماعی

به مثابه مهمترین عامل بقای خود به کار میرود و به تدریج از تیزی و برد و ارزش آن کاسته میشود. یعنی می بینیم دستگاههای رهبری سیاسی کشورهای عرب به جای آنکه شرایط عادلانه ای برای توده های مردم عرب فراهم آورند و به خصوصیات انقلابی امکان ظهور و وجود بدهند و مردم عرب را به شکلی اصیل تجهیز کنند، تلاش میکنند که به تعصبات نژادی و مذهبی در میان مردم عرب دامن بزنند. از چیزی به نام «ملت عرب» سخن میگویند - چیزی که هیچگاه وجود نداشته است و هرگز نیز به وجود نخواهد آمد. تلاش میکنند که وحدت مذهبی مردم عرب را صیقل بزنند و این عامل را به مثابه عامل وحدت ملی مردم کشورهای عرب در برابر اسرائیل قلمداد کنند.

بازگشت به مواضع فکری عتیق

درحالی که همچنانکه قبلا نیز گفتیم هرگز و خاصه در این زمانه برای مردمی که از بدیهی ترین امکانات زیستی محروم اند و فقر مادی و در نتیجه فقر فرهنگی پرزندی آنان مستولی است و مهمترین مساله برای آنان یافتن لقمه ای نان برای سیر کردن شکم و نمردن است، انگیزه های نژادی، ملی و مذهبی نمیتواند به سازمان دادن آنان منتهی شود و قادر نیست آنان را در برابر دشمنی که به علل مختلف بر آنان تفوق دارد، به صف کند و به فداکاری و جان سپاری بکشانند.

ما اکنون که می بینیم دستگاههای رهبری سیاسی کشورهای عربی میکوشند از حربه های که در دست اسرائیل زنگ زده است - یعنی از مذهب و نژاد - برای بوجود آوردن نوعی وحدت بی خطر سود ببرند، درحقیقت شاهد یک تجربه ناکام و تلخ در کشورهای عربی هستیم. یعنی شاخه های دستگاههای رهبری سیاسی این کشورها که زمانی که بر سرند نشسته بودند، جبهه اصلی را در کشورهای خودی تشخیص داده بودند و برای سرنگون کردن رژیم های فاسد کشورهاشان سرتفنگ ها را به سوی تشکیلات فاسد رهبری و اداری ممالک خود کج کرده بودند، پس از سالیان درازی که بر سرند نشسته اند، به علت فقد دانش سیاسی و نداشتن ایدئولوژی و شیوه های انقلابی و نیز به سبب ترس از توده های مردم خودی و نیز وابستگی به طبقات و گروههای ممتاز از اجتماع کشورهاشان، درست به همان مواضع فکری و اندیشگی و عملی رسیده اند که حکومتهای ساقط شده پیشو داشتند و دقیقاً از خواستهای اصیل توده ها همانقدر فاصله دارند که حکومتهای پیشین داشتند. و بدین جهت است که باید این اصل را تکرار کرد و بر آن پای نشود که وقتی سیستم تغییر نکند و فقط مسئولین تغییر یابند، مسئولین و افراد جدید - حتی در نهایت حسن نیتشان - نیز قادر نیستند نقش تعیین کننده ای در مسیر و جریان حوادث و دیگرگونی اصول و اساسی در کشورشان داشته باشند و به زودی یا در حرکت انداخته می شوند یا به بی احساس سیستم له میشوند و یا اگر نخواهند له شوند، دقیقاً تبدیل به مدیران و مسئولین با همان خصوصیات و شیوه های مدیران و مسئولین تغییر یافته پیشین میگردد و بدین ترتیب، در این میان چیزی که تغییر یافته است، آدمها و اسامی است و سیستم با همان بی احساسی و بی ارادگی و بی وفاداری میباید.

در آستانه دومین مرحله مبارزه

بیادآوریم که اسرائیل درست در زمانی از طریق فورسپس و بنا برانیت های کلینیکی امپریالیسم درخاورمیانه به دنیا آورده شد، که پس از سالها استعمار زدی و دریند استعمارگران بودن، امید به استقلال و آزادی در دل مردم عرب بارور شده بود، درست در زمانی که دست کم روشنفکران عرب آزادی را نزدیک میدیدند. ولی غرب که منافع کلانی در خاورمیانه داشت و بهیچوجه نمیخواست به طور کامل مواضع خود را در این بخش از جهان تخلیه کند، بایک سلسله مانورهای دقیق و حساب شده، اسرائیل را به عنوان نماینده و مدافع فطری خود درخاورمیانه تاسیس کرد. و حتی پیش از تاسیس اسرائیل و در هنگامی که صهیونیست ها مقدمات کار را برای تاسیس «کانون ملی یهود» فراهم میآوردند، آگاهترین مبارزان عرب و خاصه مردم فلسطین، صهیونیسم را به عنوان تلاش غرب

امپریالیستی برای ادامه استعمار در سرزمینهای عربی تلقی میکردند و مبارزات ضد استعماری آنان، در مبارزه با صهیونیسم و بعد در مبارزه با حکومت اسرائیل شکل میگرفت. بدین ترتیب در این مرحله، آزادی طلبی مردم کشورهای عرب و خاصه مردم فلسطین در مبارزه با اسرائیل مشهور میشد. از همان بدایت امر، کار لجاجت غرب برای سرکوب کردن جنبش های عربی و نیز برای حفظ و حراست از منافع استعماری خویش درخاورمیانه و نیز کار مبارزه طلبی و ستیزه جویی اسرائیل در منطقه، آنچنان بالا گرفته بود که حتی سیاستمداران عرب که به قدرتهای سرمایه داری غرب وابستگی داشتند و آشکارا از غرب حمایت میکردند نیز چاره ای جز مخالفت با تاسیس و سپس مخالفت با توسعه طلبی اسرائیل نمیدیدند. فی المثل هنگامی که در سال ۱۹۵۵ و قبل از جنگ ۱۹۵۶ اسرائیل و انگلیس و فرانسه با مصر، بن گوریون نخست وزیر وقت اسرائیل در برابر دانشجویان دانشگاه اورشلیم علنا می گفت که هدف ما «برقراری مجدد امپراطوری اسرائیل در نقشه واقعی خاک اسرائیل، نه حدود موجود» است، حتی محافظه کارترین و وابسته ترین محافل عربی نیز گزیری جز مخالفت با این توسعه طلبی و هم آوایی با توده های آگاه و مبارز کشورهای خود نداشتند. ولی طبیعی بود که آنان از سرچشمه های خاصی آب میخوردند و جز تدبیرها و بندبازی ها سیاسی کاری نمیدانستند و بالطبع چنین حالتی جزایبگوی خواست مردم عرب نمیبود.

بدین جهت نغری که در همه کشورهای عربی نسبت به استعمار غرب و شکل جدید منطقه ای آن وجود داشت، با گونه ای توهمی و در نتیجه ضدیت شدید با محافل محافظه کار و مبدل طلب داخلی عجین شد. در وطن این ضدیت و نفرت، موجودیت تازه ای شکل میگرفت. این موجودیت جدید عبارت بود از نیروهای جدید و جوانی که چاره ای جز آن نمیدیدند که مبارزه با اسرائیل را از مبارزه با محافل ارتجاعی داخلی آغاز کنند. گروههای جوان و مبارز که با طبع محبت و حمایت گروه کثیر روشنفکران و خرد بورژوازی و بخشی از بورژوازی کشورهای عربی را در عقب سر داشتند، نخستین وظیفه و رسالت خود را سرنگون کردن حکومتهای خودی و بافت و ساخت سیاسی کشورهای خود میدانستند. آنان به این اعتقاد رسیدند که «جبهه اصلی ما در فاجعه است و فساد در داخل کشورهای عربی را منشاء همه شکستها و ناکامیها دانستند، از جبهه های نبرد با اسرائیل به مین های خویش بازگشتند و حکومت های بلکامه کشور های خود را یکی پس از دیگری سرنگون کردند. مصر در این راه پیشگام بود ولی این نخستین مرحله مبارزه ملت های عرب علیه غرب و نماینده منطقه ای آن یعنی اسرائیل بود. ولی سرمداران جنبش ها که فاقد هرگونه دانش سیاسی و ایدئولوژی اجتماعی بودند این نکته را درک نکردند، آنان که همه امید خود را به سرنگون کردن حکومتهای فاسد و بلکامه بسته بودند و در وادی آن چیزی نمی دیدند، خاصه در این مرحله از مبارزه با اسرائیل، مردم عرب به این گروهها دلخوش گردند ولی در گریبا و نبردهای بعدی نشان داد که از این گروهها کار زیادی در مبارزه با اسرائیل بر نمی آید زیرا این سیستم کشورهای آنانست که در تعیین سرنوشت آنان اثر مستقیم میگذارد بیش از ۲۰ سال زمان گذشت و مردم عرب با ناکامی ها و نامرادیهای جدید مواجه شدند، بیش از ۲۰ سال لازم بود تا توده های مردم عرب متوجه شوند که کاری که بوسیله نیروهای چپوان شد فقط یک مرحله از مبارزه بوده است و مرحله دومی لازم است تا مبارزه آنان به نتیجه مطلوب و نهایی برسد و اکنون نیز تنها آگاه ترین مبارزان عرب اند که دریافته اند تلاش آنان باید با دیگرگون ساختن سیستم های حکومتی کشورهای عرب و به دست گرفتن حکومت به وسیله نمایندگان و برگزیدگان واقعی طبقات شکوفان اجتماع، تکمیل گردد.

سرنگون شدن حکومت های پیشین کشورهای عرب و تشکیل حکومتهای جدید، نشان دهنده راه اصلی ملت عرب برای مبارزه با غرب و کوچک ابدال منطقه ای آن یعنی اسرائیل بود و اکنون تنها در صورتی مردم عرب توان هموردی با اسرائیل و ایجاد شرایط بهروزی خویش را خواهند داشت که مرحله دوم مبارزه را نیز از سر بگیرانند. این مرحله دوم نیز همچنان مرحله نخست، میباید در خود کشورهای عربی تکوین یابد.

دنباله این بحث را در شماره آینده میخوانید